

محلّ «مُکران» و «آبِ زُره» در جغرافیای شاهنامه

سجاد آیدنلو*

(طرح نمونه‌ای از مشکلات شاهنامه) (۶)

به شاهنامه‌شناس صاحب‌نظر، نکته‌یاب و روش‌دان
دوست گرامی و دیرین جناب آقای دکتر ابوالفضل خطیبی
«تنت به نازِ طبیبان نیازمند مباد».

۵۶

بخارا
سال بیست و هفتم
شماره ۱۵۲
مهر - آبان
۱۴۰۱

درباره جغرافیای شاهنامه و تعیین موقعیت مکان‌های مذکور در آن کارهای خوبی انجام گرفته^(۱) که در خوانش دقیق این متن بسیار راهگشاست اما تحقیق در این حوزه هنوز پایان نیافته است و با دقت‌های بیشتر می‌توان درباره حدود جغرافیایی بعضی نام‌های جهان شاهنامه به نتایج دیگری رسید. در این مقاله به دو نمونه از این گونه اعلام نیازمند بحث می‌پردازیم و در آینده نیز یکی دو مورد دیگر را در قالب همین سلسله‌مقالات «طرح نمونه‌ای از مشکلات شاهنامه» بررسی خواهیم کرد.
به گزارش شاهنامه مدّتی پس از رهایی کاووس از بند دیو سپید و پیروزی بر مازندرانیان و به سامان شدن اوضاع:

وزان پس چنان کرد کاووس رای	که بر تخت زرّین بجمبد ز جای
از ایران بشد تا به توران و چین	گذر کرد از آن پس به مُکران زمین
ز مُکران شد آراسته تا زره	میان‌ها ندید ایچ بند و گره
بپذرفت هر مهتری باژ و ساو	نکرد آزمون گاو با شیر تاو
چنین هم گرازان به بربر شدند	جهان‌جوی با تخت و افسر شدند

* استاد دانشگاه پیام نور اورمیه aydenloo@gmail.com

(۱) برای آشنایی با شماری از مهم‌ترین آنها، ر.ک: آیدنلو، سجاد؛ «جدیدترین فرهنگ جای‌نام‌های شاهنامه»، فرهنگ‌بان، سال دوم، شماره ۶، تابستان ۱۳۹۹، صص ۱۷۵ و ۱۷۶.

شه بربرستان بیاراست جنگ زمانه دگرگونه‌تر شد به رنگ
 سپاهی بیامد ز بربر به رزم که برخاست از لشکر شاه بزم
 (فردوسی ۱۳۹۳: ۱/ ۲۳۵ - ۷)

میان لشکر ایران و بربرها پیکار در می‌گیرد و آنها شکست می‌خورند و از کاووس
 زنه‌ار می‌خواهند. شهریار ایران آنها را می‌بخشاید و از «مُکران» باز می‌گردد:
 چُن آمدوی از شهر مُکران به در سوی کوه قاف آمد و باختر
 ... سپه را سوی زابلستان کشید به مهمانی پور دستان کشید
 (۱/ ۲۳۵ و ۲۳۶/ ۲۲ و ۲۶)

هنگامی که کی‌کاووس در زابل میهمان رستم و زال است مردی نژاده و مایه‌دار
 در مصر و شام گردن‌فرازی می‌کند و پادشاه ایران برای فرونشاندن او بدان سو لشکر
 می‌کشد. کاووس برای رفتن از زابلستان به آنجا وارد «آب زره» می‌شود و به جایی
 می‌رسد که سرزمین مصر در سمت راست و بربرستان بر دست چپ و هاماوران (=
 یمن) در برابرش است:

۵۷

یکی باگهر مردِ باگنج و نام	درفشی برافراخت از مصر و شام
ز کاووس کی روی برگاشتند	درِ کھتری خوار بگذاشتند
بزد کوس و برداشت از نیمروز	سپه شادمان شاه گیتی‌فروز
... سپه را ز هامون به دریا کشید	بدان سو کجا دشمن آمد پدید
بی‌اندازه کشتی بدو در، بساخت	برآشفت و چون باد لشکر بتاخت
همانا که فرسنگ بودی هزار	اگر پای با راه کردی شمار
همی‌راند تا در میان سه شهر	ز گیتی بر این گونه جویند بهر
به‌دست‌چپش مصر و بربر به‌راست	زره در میانه بر آن سو که خواست
به پیش اندرون شهر هاماوران	به هر کشوری در سپاهی گران
خبر شد بدیشان که کاووس شاه	برآمد از آب زره با سپاه

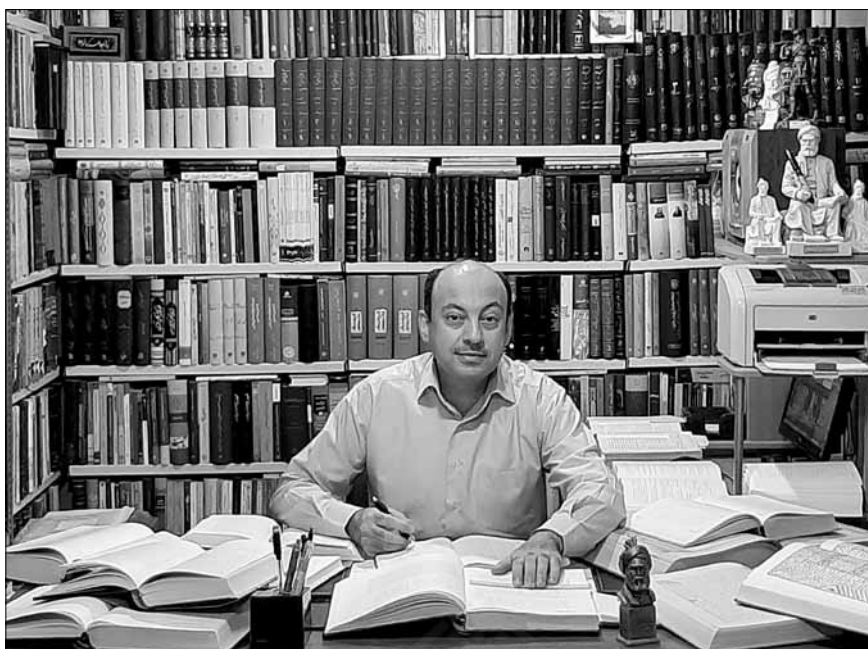
(۱/ ۲۳۶ - ۳۱ - ۴۲)

باز هم «بربرها» به مقابلهٔ سپاه ایران می‌آیند:

ز بانگ تیره به بربرستان توگفتی زمین گشت لشکرستان

(۱/ ۲۳۷ - ۵۵)

سرانجام پس از ماجراهایی و گرفتار شدن کاووس و یلان ایران در هاماوران،
 رستم از زابلستان و از راه دریا - که همان «آب زره» است - به هاماوران/ یمن می‌آید



• دکتر سجاد آیدنلو

و با شکست دادن شاه بربرستان و زنهاردهی به پادشاه هاماوران، کاووس و ایرانیان را می‌رهاند:

چو بشنید پاسخ گو پیلتن دلیران لشکر شدند انجمن
سوی راه دریا بیامد به جنگ چو برخشک بر بودره بادرنگ
به کشتی و زورق سپاهی گران بشد تا سر مرز هاماوران

(۱/ ۲۴۳ / ۲۱۷ - ۲۱۹)

از «مُکران» و «آب زره» در داستان جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب هم چند بار یاد شده است. در این داستان افراسیاب از برابر کیخسرو می‌گریزد و چون از سوی فغفور چین نیز رانده می‌شود - که به او می‌گوید «که از مرز چین و ختن دور باش» (۱/ ۸۵۷ / ۱۶۹۴) - به «آب زره» می‌آید و پس از گذشتن از آن به کنگدز می‌رود:

بیامد چنین تا بد آب زره میان سوده از رنج بند زره
... سوی کنگدز بادبان برکشید به نیک و به بد ها سر اندر کشید

(۱/ ۸۵۷ و ۸۵۸ / ۱۷۰۰ و ۱۷۰۱)

کیخسرو با شنیدن این خبر می‌گوید که او هم به «چین» و «مُکران» می‌رود و از «آب زره» خواهد گذشت:

همه چین و مُکران سپه گسترم به دریای کیماک بر بگذرم
 چو گردد مرا راست ماچین و چین بخواهیم یاری ز مُکران زمین
 بر آب زره بگذرانم سپاه اگر چرخ گردون بود نیک خواه

(۱/ ۸۵۸ / ۱۷۱۸ - ۱۷۲۰)

او پیش از حرکت نامه‌ای به کاووس می‌فرستد و در آن می‌گوید که برای گرفتن
 افراسیاب می‌خواهد به چین و «مُکران» برود و از «آب زره» بگذرد:

کشیدیم لشکر به ماچین و چین وزان روی رانم به مُکران زمین
 وزان پس بر آب زره بگذرم اگر پاک یزدان بود یاورم

(۱/ ۸۶۰ / ۱۷۶۷ و ۱۷۶۸)

سپس عازم چین می‌شود و پس از اظهار کهنتری فغفور و خاقان و اقامت سه ماهه
 در چین (ر.ک: ۱/ ۸۶۴ و ۸۶۵ / ۱۸۸۲ - ۱۸۹۷):

چهارم ز چین شاه ایران براند به مُکران شد و رستم آنجا بماند

(۱/ ۸۶۵ / ۱۸۹۸)

۵۹

مهِتَر مُکران از در فرمانروایی در نمی‌آید و در نبرد با ایرانیان کشته می‌شود (ر.ک:
 ۱/ ۸۶۵ - ۸۶۷ / ۱۸۹۹ - ۱۹۵۳). بعد از آن:

جهاندار سالی به مُکران بماند ز هر جای کشتی‌گران را بخواند

(۱/ ۸۶۷ / ۱۹۵۴)

و بدین ترتیب وارد «دریای زره» می‌شود و پس از هفت ماه کشتی‌رانی به ساحلی
 می‌رسد که صد فرسنگ آن سوتر کنگ‌دز قرار دارد (ر.ک: ۱/ ۸۶۸ و ۸۶۹ / ۱۹۶۴ -
 ۲۰۰۶). کیخسرو به کنگ‌دز داخل می‌شود و سپس به سوی ایران باز می‌گردد. در
 مسیر بازگشت نیز او باز از «آب زره» و «مُکران» می‌گذرد:

بفرمود تا بادبان برکشید به دریای بی‌پایه اندرکشید
 همان آب دریای یک‌ساله راه چنان راست شد باد در هفت ماه
 ... سپهدار چون سوی خشکی رسید بستند کشتی و هامون بدید
 ... وزان آب، راه بیابان گرفت جهانی از او مانده اندر شگفت
 همه تیز و مُکران بیاراستند ز هر جای رامشگران خواستند

(۱/ ۸۷۲ / ۲۰۶۸، ۲۰۶۹، ۲۰۷۱، ۲۰۷۵ و ۲۰۷۸)

کیخسرو از «مُکران» به چین می‌رسد:

چُن آمد ز مُکران به نزدیک چین خود و سرفرازان ایران زمین
(۱/ ۷۸۲/ ۲۰۸۶)

و بعد به سیاوخش گرد (۱/ ۷۸۳/ ۲۰۹۲)، بهشت کنگ (۱/ ۸۷۳/ ۲۱۱۰)، چاچ (۱/ ۸۷۵/ ۲۱۴۱)، سغد (۱/ ۸۷۵/ ۲۱۴۲) و بخارا (۱/ ۸۷۵/ ۲۱۴۳) می‌آید و پس از گذشتن از جیحون، مسیر بلخ (۱/ ۹۷۵/ ۲۱۵۰)، طالقان، مرو رود، نساپور، ری و بغداد را می‌پیماید (ر.ک: ۱/ ۸۷۵/ ۲۱۵۳-۲۱۶۰) و نهایتاً به پارس پایتخت ایران می‌رسد (۱/ ۸۵۷/ ۲۱۶۱).

«مُکران» و «آب/ دریای زره» که هم کی کاووس و هم کیخسرو در پیکارهای خویش به آنجا می‌روند، در جغرافیای شاهنامه کدام ناحیه و دریاست؟ «مُکران» در تقریباً همه منابع جغرافیایی و تاریخی و ادبی منطقه‌ای است میان کرمان و سیستان و هند و پیوسته به دریای عمان (برای توضیح برخی مآخذ، ر.ک: دزفولیان ۱۳۸۷، صص ۱۳۳۰-۱۳۳۲).^(۱) برای نمونه در معجم البلدان می‌خوانیم «هذه الولاية بين کرمان من غریبها و سجستان شمالیها و البحر جنوبیها و الهند فی شرقیها» (یاقوت حموی ۱۳۹۷، ج ۵، ص ۱۸۰). سابقه کاربرد نام «مکران» برای این ناحیه به پیش از اسلام می‌رسد (ر.ک: مارکوارت ۱۳۷۳، صص ۷۲-۷۷) و در کتیبه شاپور اول جزو ایران شهر و قلمرو این پادشاه ساسانی ذکر شده است (برای متن این سنگ‌نوشته ر.ک: شاپور شهبازی ۱۳۸۹، ص ۳۰۷).

بر همین اساس، هم بعضی از شارحان شاهنامه در آغاز داستان نبرد هاماوران (از جمله، ر.ک: بهفر ۱۳۹۴، صص ۲۵۱ و ۲۵۲؛ جوینی ۱۳۸۰، ص ۱۸۹؛ کزازی ۱۳۸۱، ص ۴۸۶) و هم مؤلفان فرهنگهای جغرافیای حماسه ملی ایران (ر.ک: اصلانی و پور تقی ۱۳۹۸، ص ۱۷۳؛ سیدی ۱۳۹۹، ص ۵۸۲؛ شهیدی مازندرانی ۱۳۷۱، ص ۴۰؛ همو ۱۳۷۷، صص ۶۸۵ و ۶۸۶؛ ظروفچی ۱۳۹۲، صص ۳۹۲ و ۳۹۳؛ عریان ۱۳۹۳، ص ۷۹) «مُکران» را در شاهنامه همان مُکران معروف و مذکور در متون جغرافیایی دانسته‌اند اما با کمی دقت در مسیر حرکت کاووس (در ابتدای روایت هاماوران) و کیخسرو (در جنگ بزرگ با افراسیاب) به جانب «مُکران» معلوم می‌شود که «مُکران» جهان شاهنامه نمی‌تواند همان مُکران مشهور در جنوب شرق ایران (در جغرافیای امروزی واقع در پاکستان) باشد زیرا کی کاووس برای رسیدن به آنجا از توران و بعد چین می‌گذرد و کیخسرو نیز پس از عبور از چین و ماچین به آنجا می‌رسد و در راه بازگشت هم از

(۱) برای آگاهی بیشتر درباره «مُکران» همچنین، ر.ک: فروزانی، سید ابوالقاسم؛ «جغرافیای تاریخی مکران»، پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۴، شماره ۱ (پیاپی ۵)، بهار و تابستان ۱۳۹۱، صص ۱۷۳-۱۸۹.

Bosworth, C. E, «Makrān», *Encyclopaedia of Islam* (New Edition), Leiden, E.J. Brill, 1991, vol.6, pp.192- 193.

آنجا به چین می‌آید و بعد، از چاچ و سغد و بخارا و جیحون می‌گذرد و به ایران وارد می‌شود. توران، چین و ماچین و شهرهای چاچ و سغد و بخارا و رود جیحون هیچ یک در مسیر و مختصات جغرافیایی مکران متصل به دریای عمان قرار ندارد. بنابراین «مکران» شاهنامه باید مکانی در اقصای مشرق زمین و بعد از کشور چین باشد.

در حدود جستجوهای نگارنده ظاهراً عبدالقادر بغدادی نخستین کسی است که به موقعیت درست «مکران» شاهنامه توجه کرده و به رغم شهرت مکران جنوب شرق ایران در مآخذ مختلف، در لغت شهنامه خویش (تألیف ۱۰۶۷ ه.ق) در توضیح «مکران» بدون اشاره به آن مکران معروف، فقط نوشته است «شهری است در آن سوی چین و ماچین که پایتخت است و نام آن ولایت «نیز» به کسر نون و زای عربی است» (بغدادی ۱۳۸۲، ص ۳۷۲).

در محققان معاصر فضل تقدّم دقت در تفاوت مکران شاهنامه با مکران شناخته شده، از آن مرحومان استاد ملک الشعراء بهار و نولدکه است. شادروان استاد بهار در شاهنامه چاپ سنگی بمبئی (۱۲۷۶ ه.ق) در حاشیه این بیت (از پاسخ کاووس به کیخسرو در جنگ بزرگ):

پی او ممان تا نهد بر زمین به توران و مکران و دریای چین

۶۱

نوشته‌اند «عجب است که فردوسی سه جا توران و مکران را با هم آورده در صورتی که مکران در ساحل خلیج فارس است متصل به کرمان و سند و از چین و توران یعنی ترکستان که مراد فردوسی است دور است. تصوّر می‌شود فردوسی در کتب جغرافیایی طوران و مکران را با هم دیده و تصوّر کرده است که آن طوران که نزدیک مکران است همین توران است زیرا ایالتی است در حدود سند و نیمروز موسوم به طوران که مرکز آن شهر قصدار است و همسایه است با مکران و از ترکستان برکنار است» (فردوسی ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۸). نولدکه هم با ذهنیتی که درباره مکران معروف منابع جغرافیایی داشته از قرار گرفتن مکران شاهنامه در مجاورت چین شگفت زده شده است «نکته غریب و عجیب این است که مکران که بکلی در طرف جنوب غرب موطن شاعر قرار گرفته بوده است در منظومه مجاور چین به شمار می‌آید. اگر بخواهیم این اسم معروف را طور دیگری تعبیر کنیم بکلی به خطا رفته‌ایم» (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۱۲۰).

پس از استادان بهار و نولدکه، آقای فریدون جنیدی بر اساس بیتی که در آن مهتر مکران به کیخسرو می‌گوید نخستین پرتوهای آفتاب به سرزمین او می‌تابد،^(۱) به این نکته

(۱)

چو خورشید تابان شود بر سپهر نخستین بر این بوم تابد به مهر

(۱۸۷۴/۸۶۴/۱)

توجه کرده‌اند که مُکران داستان جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب غیر از مُکران مشهور و «بخشی از سرزمین آسیا در شمال چین است که بی‌گمان کشور کره کنونی بازمانده آن در زمان ماست» (ر.ک: شهیدی مازندرانی ۱۳۷۷، ص ۶۸۶). دکتر کزازی هم در توضیح همان بیت بی‌اشاره و ارجاع به نظر آقای جنیدی، نوشته‌اند از این بیت «بر می‌آید که این سرزمین [= مُکران] می‌باید کشوری بوده باشد در خاور و در بخش‌های فرازین خراسان بزرگ نه سرزمین نیمروزین در ایران که بدین نام خوانده می‌شود. یعنی یکی از سرزمین‌هایی که در فراسوی چین جای داشته‌اند و تازیان آنها را ماچین می‌نامیده‌اند» (کزازی ۱۳۸۴، ص ۸۸۴). آقای عسکر ظروفچی نیز در کتاب نمایه جای‌ها در شاهنامه فردوسی «مکران و چین» را جدا از «مکران» و «مکران زمین» مدخل کرده و در معرفی آن، حاشیه زنده‌یاد استاد بهار و نوشته لغت شاهنامه را نقل کرده‌اند (ر.ک: ظروفچی ۱۳۹۲، ص ۳۹۴).

غیر از گواه روشن و کلی مسیر رفتن کاووس و کیخسرو به «مکران» که از توران و چین می‌گذرند - و نیز راه بازگشت کیخسرو از آنجا (مکران) ← چین ← سیاوخش‌گرد ← بهشت کنگ ← چاچ ← سغد ← بخارا ← جیحون ← بلخ) - چند دلیل و قرینه دیگر نیز موقعیت متفاوت و کاملاً شرقی «مکران» را در جهان شاهنامه تأیید می‌کند. نخستین نکته - که با همان هم‌جهتی / هم‌مسیری مُکران با چین ارتباط دارد - ذکر چندباره نام مُکران در کنار چین در شاهنامه است که حدود مکانی این ناحیه را می‌نمایاند. در داستان جنگ بزرگ، کاووس در پاسخ نامه کیخسرو در بیتی که قبلاً مورد توجه مرحوم استاد بهار نیز قرار گرفته است، از نوه‌اش می‌خواهد نگذارد افراسیاب در ترکستان و در کنار دریای چین و مُکران آسوده باشد:

ممانش که پی برنهد بر زمین به ترکان و مُکران و دریای چین

(۱۸۳۱ / ۸۶۳ / ۱)

از اینجا می‌توان دریافت که مُکران در جوار دریای چین بوده است.^(۱) در داستان «کرم هفتواد» هم آوازه اقتدار هفتواد از «دریای چین» تا «مکران» می‌رسد:

سپهبد بُدی بر درش هفتواد همان پرسش از کار بیداد و داد
ز دریای چین تا به مکران رسید همه روی کشور سپه گسترید

(۵۸۳ و ۵۸۲ / ۳۶۴ / ۲)

(۱) در بیتی از داستان سیاوش در نسخه لندن / بریتانیا (۶۷۵ ه.ق) نیز نام «مکران» و «دریای چین» در کنار و مسیر هم آمده است:

کز آنجا برو تا به دریای چین از آن پس گذر کن به مکران زمین

(فردوسی ۱۳۸۶: ۱۳۲ / ۲ / ۳۱۲ زیرنویس ۲۹)

در داستان جنگ بزرگ هنگامی که کیخسرو به آب زره می‌رسد کسانی از چین و مکران به نزد او می‌روند که باز مویدِ مجاورتِ این دو سرزمین است:

چُن آمد به نزدیکِ آب زره گشادند گردان زره را گره
همه کارسازان دریا به راه ز چین و مکران همی برد شاه

(۱/ ۸۶۸ / ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵)

در بخش به اصطلاح تاریخی شاهنامه هم مکران در کنار چین و ماچین است. خسرو پرویز بعد از آگاهی از رهاییِ فرزندش شیروی / قباد از زندان، به شیرین می‌گوید که باید به چین و ماچین و مکران بروند و از فغفور یاری بخواهند:

شب تیره باید شدی سوی چین و گر سوی ماچین و مکران زمین
بر ایشان بد افسون بگیریم راه ز بغفور چینی بخواهم سپاه

(۲/ ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ / ۴۰۰۶ و ۴۰۰۷)

در اینجا نیز هم‌نشینی نام‌ها به گونه‌ای است که معلوم می‌کند مکران در نزدیکی و محدودهٔ چین و ماچین است.

در منظومهٔ کوش‌نامه نیز مکران در حوالی چین است و غیر از اینکه از آن در کنار چین و ماچین و تبت نام رفته^(۱) نزدیک شهر «خمدان» هم معرفی شده است.

ز خمدان و مکران دگر لشکری بخواهم از آن هم سپاهی سری

(ایران‌شان بن ابی‌الخیر ۱۳۷۷، ص ۴۷۵، ب ۶۱۹۱)

وز آنجا سپه سوی مکران کشید چو آگاهی از وی به مکران رسید
...وز آنجا سوی شهر خمدان کشید همی برتر از خویشان کس ندید

(همان، صص ۵۰۰ و ۵۰۱، ب ۶۶۶۸ و ۶۶۷۹)

«خمدان» طبق حدود العالم آخرین شهر مشرق‌زمین و اقامتگاه فغفور چین است «اما ناحیت مشرق آخر شهری از وی قصبهٔ چینستانست او را خمدان خوانند به

(۱) برای نمونه:

بر او کوش را شاد بنشانند و را شاه مکران و چین خوانند

(ص ۲۷۹، ب ۲۴۲۳)

بباشیم تا لشکر آید ز چین دلیران ماچین و مکران زمین

(ص ۴۸۵، ب ۶۳۷۰)

ز ماچین و مکران و تبت سپاه بیامد که بر باد بر بست راه

(ص ۵۱۳، ب ۶۸۸۸)

لب دریاء سبز است» (حدودالعالم ۱۳۶۲، ص ۹) و «خمدان قصبه چینستانست و شهریست عظیم و مستقر فغفور چین» (همان، ص ۱۶۱).^(۱) بنابر این «مکران» هم شهری در دورترین نقطه مشرق چین بوده که به «خمدان» نزدیک بوده است. بر اساس اشارت دیگری از کوش نامه، «مکران» در ماوراءالنهر است و چون کوش می‌خواهد به آن دیار لشکر بکشد فرمانروای مکران آشفته می‌شود:

چو بشکست ایران سپه را به درد سوی ماوراءالنهر آغاز کرد
از او شاه مکران چو آگاه شد دژم گشت و شادیش کوتاه شد

(ص ۴۹۸، ب ۶۶۳۷ و ۶۶۳۸)

این دو بیت هم سندی است برای موقعیت «مکران» در آن سوی رود جیحون و ارتباط نداشتنش با مکران مشهور در جنوب شرق ایران و مجاور دریای عمان. در شاهنامه (داستان جنگ بزرگ) افراسیاب به کیخسرو پیام می‌فرستد که اگر با او صلح کند می‌تواند چین و ماچین را هم بگیرد:

وگر چین و ماچین بگیری رواست به راهی بران رای دل کت هواست
خراسان و مکران همان پیش توس مرا شادمانی به کم‌بیش توس

(۱۲۰۱ و ۱۲۰۰ / ۸۳۸ / ۱)

با خواندن این دو بیت (به‌ویژه بیت دوم) احتمالاً این پرسش‌ها پیش می‌آید که مگر «مکران» در کنار «خراسان» است؟ و چرا پس از «چین و ماچین» از «خراسان» یاد شده؟ و چرا باید کیخسرو بخواهد «خراسان» را که همواره جزو قلمرو ایران بوده است همچون «چین و ماچین» تصرف بکند؟ باید توجه داشت که در اینجا نیز منظور از «مکران» به قرینه ذکر چین و ماچین همان مکران مشرق و مجاور چین است و واژه «خراسان» در معنی لغوی آن به کار رفته است نه به معنای اسم خاص و اقلیم خراسان. «خراسان» از نظر واژگانی یعنی «خورآینده، محل آمدن خورشید» و در زبان پارتی (ر.ک: جعفری دهقی ۱۳۹۱، ص ۱۵۴) و فارسی (ر.ک: دهخدا ۱۳۷۷، ذیل «خراسان») به معنای «مشرق» هم استعمال شده است. به نظر دکتر خالقی مطلق «خراسان» در معنای «مشرق» دو شاهد دیگر نیز در شاهنامه دارد (ر.ک: خالقی مطلق ۱۳۹۶، ص ۱۶۱). از این روی افراسیاب در آن دو بیت به کیخسرو می‌گوید اگر بخواهی چین و ماچین را بگیری ناحیه شرق (خراسان) و مکران - که در اقصای مشرق است - پیش روی توس و می‌توانی بدان‌جا بروی.

(۱) در گرشاسپ‌نامه «خمدان» با ضبط «جندان» نشستگاه خاقان معرفی شده است:

نشست شه چین به جندان بُدی که شهری نبود که چندان بُدی

(اسدی طوسی ۱۳۱۷، ص ۳۶۷، ب ۳۷)

در همان داستان، مهتر مُکران در پاسخ فرستادهٔ کیخسرو با برمنشی می‌گوید:
چو خورشید تابان شود بر سپهر نخستین براین بوم [=مکران] تابد به مهر
(۱/ ۸۶۴ / ۱۸۷۴)

اگر این سخن مفاخره و گزافه نباشد - چنان‌که پیشتر آقای جنیدی و دکتر کزازی نیز توجّه کرده‌اند - نشان می‌دهد که «مکران» در متنها الیه مشرق‌زمین قرار دارد که نخستین پرتوهای خورشیدِ خاوری هنگام طلوع بر آنجا می‌تابد. در شواهدی که از ذکر نام «مُکران» و «آب زره» در داستان جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب در آغاز مقاله آمده است ملاحظه می‌شود که کیخسرو پس از رسیدن به مکران و یک سال ماندن در آنجا وارد آب زره می‌شود و بعد به ساحلی می‌رسد که صد فرسنگ آن طرف‌ترش کنگ‌دز سیاوش است. کنگ‌دز به نوشتهٔ مفاتیح‌العلوم (تألیف ۳۶۷-۳۷۲ ه.ق) «دورترین شهر است در سمت مشرق و آن در نقاط دورافتادهٔ چین و وقواق قرار دارد» (خوارزمی، ۱۳۸۹، ص ۲۸).^(۱) به این قرینه «مکران» نیز که برای رفتن به کنگ‌دز باید از آنجا به کنار «دریای زره» رفت در «سمت مشرق» و «نقاط دورافتادهٔ چین» واقع شده بوده است. حتّی زبان مردمان خشکی / جزیره‌ای که کیخسرو و سپاهیان‌ش در دریای زره بدان می‌رسند - و کنگ‌دز در آنجاست - شبیه زبان اهالی مکران است که احتمالاً چینی یا یکی از زبانهای رایج در چین و پیرامون بوده:

همه شهرها دید برسان چین زبان‌ها به‌کردار مُکران‌زمین

(۱/ ۸۶۹ / ۱۹۹۳)

از مجموع این قراین و گواهی‌ها چنین بر می‌آید که «مُکران» در شاهنامه - و نیز کوش‌نامه - ناحیه‌ای است در اقصای شرق چین نزدیک به خمدان / جندان و آب زره و چون ظاهراً در هیچ یک از منابع جغرافیایی و تاریخی از این مکران با این مختصات یاد نشده است احتمالاً آن را باید متعلّق به جغرافیای حماسی - اساطیری دانست که از راه منابع منثور شاهنامه و کوش‌نامه در داستان‌های این متون وارد شده است. مکان‌های جغرافیای حماسی و اساطیری (داستانی) مصداق بیرونی و واقعی در جغرافیای تاریخی و معاصر جهان ندارد.

این نکته را هم باید افزود که به نظر نگارنده «مُکران» دنیای حماسه را نمی‌توان - چنان‌که آقای فریدون جنیدی حدس زده‌اند - با کشور «کُره» در جغرافیای معاصر جهان یکی دانست زیرا در متون جغرافیایی، تاریخی و ادبی قدیم «کُره» با نام‌های

(۱) دربارهٔ موقعیت مکانی «کنگ‌دز سیاوش» در شاهنامه در جستاری جداگانه از سلسله‌مقالات «طرح نمونه‌ای از مشکلات شاهنامه» بحث خواهد شد.

«سیلا»، «شیلا» و «بسیلا» معرفی شده است (برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: وثوقی ۱۳۹۳، صص ۱۳۷-۱۴۶) و هیچ شاهی برای اطلاق نام «مکران» بر این سرزمین وجود ندارد و لیکن می‌توان پذیرفت که «مکران» شاهنامه و کوش‌نامه شاید نسبتاً در حدود و نزدیکی کشور گره باشد.

همچنین برخلاف آنچه در فرهنگ‌ها و شروح شاهنامه نوشته شده و شهرت یافته است گویا «مکران» در شاهنامه اصلاً در معنای منطقه معروف واقع در جنوب شرق ایران و پیوسته به دریای عمان به کار نرفته و در همه موارد - حتی غیر از دو داستان نبرد هاماوران و جنگ بزرگ نیز - منظور از آن همان منطقه شرقی در انتهای چین است. دست کم نشانه آشکار و قاطعی وجود ندارد که بتوان آن را بر مکران شناخته‌شده منابع جغرافیایی و تاریخی تطبیق داد. در اینجا همه موارد کاربرد «مکران» را در جاهای دیگر شاهنامه - جز از شواهدی که قبلاً نقل شد - می‌آوریم که در آنها همراهی این نام با «چین» و «توران» گواه موقعیت مشرقی آن و تفاوتش با مکران مشهور است:

ز چیزی که آورد از هند و چین ز توران و ایران و مکران زمین

(۱۷۹۰ / ۳۳۵ / ۲)

پس آگاهی آمد به روم و به چین به ترک و به هند و به مکران زمین

(۴۲۹ / ۴۷۲ / ۲)

ز باری که خیزد ز روم و ز چین ز هیتال و مکران و ایران زمین

(۲۷۶۹ / ۷۳۰ / ۲)

ورا درگر آمد ز روم و ز چین ز مکران و بغداد و ایران زمین

(۳۵۶۵ / ۱۰۱۹ / ۲)

با این حال در شاهنامه بین مکران واقعی - تاریخی معروف و مکران ظاهراً داستانی خلطی هم روی داده و از «تیز» که نام بندری در نزدیکی مکران مشهور است در کنار مکران مشرق و چین یاد شده است (انتساب مکانی از یک نام / جغرافیای واقعی به هم نام داستانی آن):

زمین کوه تا کوه لشکر گرفت همه تیز و مکران سپه برگرفت

(۱۹۱۶ / ۸۶۶ / ۱)

خروش زنان خاست از شهر و دشت همه تیز و مکران پر از رنج گشت

(۱۹۴۲ / ۸۶۷ / ۱)

دربارهٔ موقعیت جغرافیایی «مکران» در ابتدای نبرد هاماوران باید نکته‌ای را هم توضیح داد و ابهامی احتمالی را رفع کرد. چنان‌که دیدیم در آغاز این روایت، کاووس:

از ایران بشد تا به توران و چین گذر کرد از آن پس به مکران زمین
... چنین هم گرازان به بربر شدند جهان جوی با تخت و افسر شدند
شه بربرستان بیاراست جنگ زمانه دگرگونه‌تر شد به رنگ

(۱/ ۲۳۵، ۲، ۵ و ۶)

از آنجایی که کی کاووس و لشکر ایران به جانب شرق (توران و چین و مکران) رفته و در این مسیر به «بربرستان» هم رسیده‌اند، این بربرستان برخلاف نوشته فرهنگ‌ها و شرح‌های شاهنامه همان بربرستان شناخته‌شده در قارهٔ آفریقا و شمال سودان نیست و نباید باعث شگفتی و پرسش خوانندگان باشد که چرا و چگونه توران و چین و مکران - که گفته شد در دورترین ناحیهٔ شرق بوده - در کنار بربرستان است. «بربر/ بربرستان» در اینجا همان‌گونه که مرحوم دکتر عبدالوهاب عزّام نیز در حواشی خویش بر تصحیح ترجمهٔ عربی بنداری از شاهنامه اشاره کرده (ر.ک بنداری ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۱۹، زیرنویس ۱)^(۱) سرزمینی است در مشرق ایران که یک بار دیگر هم در شاهنامه به همراه چین ذکر شده است:

ز چین و ز بربر سپاه آوریم که کاموس را کینه‌خواه آوریم

(۱/ ۵۸۶/ ۱۷۵۸)

چنان‌که مرحوم دکتر ماهیار نوّابی توجه کرده‌اند به «بربرستان» مشرق در شعر فارسی (غیر از/ خارج از شاهنامه) هم اشاره شده و مراد از «بربر» در مدایح فرّخی سیستانی و نسبت زیبارویان «بربری» در اشعار سراینده‌گان دیگر همین بربر مشرق است (ر.ک: ماهیار نوّابی ۱۳۷۷، صص ۳۱۸ و ۳۱۹). در منظومهٔ کوه دماوند نیز خاقان چین «بربری» نامیده شده که بی‌گمان منسوب به «بربر/ بربرستان» شرق است زیرا فغفور چین نمی‌تواند اهل «بربر» مغرب در آفریقا باشد:

چو خاقان چین این چنین دید حال گرفتش از این درد و غصّه ملال
رخ از رزم برتافت آن بربری چو دید آن مهمّات و آن سرسری
روان شد به سرحدّ چین و چگل چو دید او شه تور را پا به گل

(تهمتن نامه ۱۳۹۸، ص ۳۵۳، ب ۲۵۴۶-۲۵۴۶)

(۱) او نوشته است «البربر هُنا غیر البربر الانّیه و ینبغی ان تکوّن بعض الجهات فی افغانستان او ترکستان».

این را هم باید افزود که ناحیه هزاره‌جان افغانستان، «بربرستان» نیز نامیده می‌شود و در ایران اهالی آنجا را در انتساب به بربر/ بربرستان، «بربری» نامیده‌اند (ر.ک: متین ۱۳۸۱، ص ۶۶۵). شاید این بربر/ بربرستان با بربر خاوری در شاهنامه ارتباطی داشته باشد. ناگفته نماند که در ادامه داستان نبرد هاماوران که کاووس برای فرونشاندن شورش مردی در مصر و شام بدان نواحی لشکر می‌برد و با «بربر»ها نیز پیکار می‌کند، منظور از «بربرستان» با توجه به موقعیت مکانی مصر و شام و هاماوران/ یمن، همان «بربر» معروف در آفریقا است که رستم نیز مهر آنجا را شکست می‌دهد. در واقع در روایت جنگ هاماوران در دو جا از دو بربرستان متفاوت مشرق و مغرب سخن رفته است و نباید این دو را یکی انگاشت.

با تعیین حدود تقریبی «مکران» باید به این موضوع پرداخت که «آب زره»^(۱) - که در هر دو داستان نبرد هاماوران و جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب آمده و در دو بخش با «مکران» پیوند دارد - در جغرافیای شاهنامه کجا و کدام دریاست؟ در متون جغرافیایی، تاریخی و حتی ادبی و داستانی قدیم «آب/ دریای زره» در سیستان و همان «دریاچه هامون» است. مثلاً در حدودالعالم می‌خوانیم «دریای زره به سیستان است ... درازای او سی فرسنگ اندر پهناء هفت فرسنگ و گاه بود کی آب این دریاء زره چندان بود کی ازو رودهای خیزد کی به کرمان بگذرد و به دریای اعظم شود» (حدودالعالم ۱۳۶۲، ص ۱۶. برای اشارات مآخذ دیگر، از جمله ر.ک: اصطخری ۱۳۷۳، صص ۲۵۷ و ۲۵۸؛ اعتمادالسلطنه ۱۳۶۷، ج ۱، صص ۳۲۰ و ۳۲۱؛ بکران ۱۳۴۲، ص ۳۷؛ تاریخ سیستان ۱۳۸۷، ص ۶۰؛ طوسی ۱۳۸۷، ص ۲۳۰؛ یاقوت حموی ۱۳۶۲، ص ۳۱). در گرشاسپ‌نامه هم این گونه است:

سوی سیستان رفت تا بنگرد یکی پیش آب زره بگذرد

(ص ۲۶۹، ب ۵)^(۲)

در داراب‌نامه طرسوسی/ طرطوسی نیز «آب زره» همان دریاچه هامون سیستان است و اسکندر آن را با سنگ و خشت و خاشاک پر می‌کند (ر.ک: طرسوسی ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۹۹).

درباره دلالت و موقعیت «آب زره» در جهان شاهنامه میان محققان و شارحان و فرهنگ‌نویسان تفاوت نظر هست. برخی آن را در آغاز روایت نبرد هاماوران، دریاچه

(۱) لغت «زره» که در شاهنامه به گونه اسم خاص دریا به کار رفته خود در زبان‌های ایرانی باستان و میانه به معنای «دریا» است و در متون فارسی در این معنی شواهدی دارد. ر.ک: حسن دوست ۱۳۹۳، ج ۳، صص ۱۵۵۸ و ۱۵۵۹.

(۲) برای نمونه‌های دیگر در این منظومه، ر.ک: اسدی طوسی ۱۳۱۷، ص ۲۳۶، ب ۱؛ ص ۲۳۸، ب ۲۶ و ص ۲۶۸، ب ۱۰.

هامون (ر.ک: بهفر ۱۳۹۴، ص ۲۵۲) یا دریای عَمَّان (ر.ک: کَزازی ۱۳۸۱، ص ۴۸۰) و در ادامه آن داستان باز همان دریای عَمَّان (ر.ک: همان، صص ۴۹۲ و ۴۹۳) یا خلیج فارس و دریای احمر (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۷۳ یادداشت استاد بهار، نیز ر.ک: بهفر ۱۳۹۴، ص ۲۶۳) دانسته‌اند. دکتر کَزازی احتمال داده‌اند «آب زره» در داستان جنگ بزرگ دریاچه آرال یا دریای خزر است (ر.ک: کَزازی ۱۳۸۴، ص ۸۷۴). نگارنده نیز پیشتر آن را – چنان‌که نشان خواهیم داد به‌نادرست – در این روایت دریاچه هامون سیستان انگاشته است (ر.ک: آیدنلو ۱۳۹۹، ص ۶۲۷).^(۱)

بعضی از ایران‌شناسان (مانند: ولف، یوستی، اشپیگل، هرتسفلد و...) (ر.ک: رضی ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۱۵۹۲) و شماری از پژوهشگران ایرانی و مولفان فرهنگ‌های شاهنامه «آب زره» را در هر دو داستان (نبرد هاماوران و جنگ بزرگ) به استناد توضیح منابع کهن با دریاچه هامون تطبیق داده‌اند (ر.ک: رضی ۱۳۸۱، ج ۳، صص ۱۵۹۴ و ۱۵۹۵؛ دزفولیان ۱۳۸۷، ص ۵؛ شهیدی مازندرانی ۱۳۷۱، ص ۱۱؛ همو ۱۳۷۷، صص ۱ و ۲؛ همو ۱۳۹۲، ص ۴۲۳؛ ظروفچی ۱۳۹۲، صص ۱۲ و ۱۳؛ عریان ۱۳۹۳، ص ۱۰؛ عفیفی ۱۳۷۴، ص ۵۱۲؛ فردوسی ۱۳۸۵، ج ۱، صص ۲۸۸ و ۱۰۵۶؛ مرادی غیاث‌آبادی ۱۳۹۱، ص ۲۴۲). به نظر مرحوم استاد اقتداری «آب زره» در هر دو داستان شاهنامه «دریای عَمَّان» (ر.ک: اقتداری ۱۳۷۰، ص ۱۰۶؛ همو ۱۳۸۹، صص ۲۵ و ۲۹) و از نظر شادروان دکتر کریمان «دریای عَمَّان و خلیج فارس و بحر احمر» است (ر.ک: کریمان ۱۳۷۵، صص ۱۳۱ و ۱۹۲). در دو فرهنگ جغرافیایی شاهنامه نیز همین دو دیدگاه پذیرفته و بازآورده شده است (ر.ک: اصلانی و پورتنی ۱۳۹۸، ص ۱۱؛ سیدی ۱۳۹۹، ص ۳۴۸). دو تن از محققان جغرافیای حماسه ملی ایران هم آن را فقط با «دریای قلزم یا سرخ» منطبق دانسته‌اند (ر.ک: قربانی و زمردی ۱۳۹۶، ص ۵۵).

به عقیده نگارنده «آب زره» نیز مانند «بربر/ بربرستان» در جغرافیای شاهنامه بر دو دریای جداگانه اطلاق شده است. در گزارش خود نبرد هاماوران – و نه ابتدای

(۱) با توجه به معرفی دریاچه هامون سیستان به عنوان «آب زره» در مآخذ کهن و اشاره به بودن «دهان شیر» در آن در تاریخ سیستان (ص ۶۰) (معادل «فَمَّالاسِد» آب زره در شاهنامه. در این باره، ر.ک: ادامه مقاله) شاید تطبیق «آب زره» با «دریاچه هامون» در داستان جنگ بزرگ پذیرفتنی بنماید و چنین پنداشته شود که کیخسرو در پی افراسیاب نخست به مکران مشهور در جنوب شرق ایران آمده و بعد با کشتی از دریاچه هامون (آب زره) گذشته است. نگارنده نیز در کتاب آذربایجان و شاهنامه بر همین دیدگاه بوده است اما با یادآوری و اصلاح این خطا خاطرنشان می‌کند که مسیر رفت و برگشت کیخسرو در این داستان مانع چنین استنتاجی است. کیخسرو برای رفتن به مکران از چین می‌گذرد و بعد به آب زره می‌رسد و در برگشت نیز ابتدا به مکران و سپس چین و چاچ و سغد و بخارا می‌آید. چون مکران مشهور و دریاچه هامون سیستان در این مسیر نیست تطبیق مکران و آب زره شاهنامه با آنها نادرست خواهد بود.

آن - که کاووس از نیمروز (= سیستان) وارد این دریا می‌شود و به هاماوران (یمن) و مصر و شام لشکر می‌کشد - و بعد هم رستم از همان مسیر برای رهایی او می‌رود - به احتمال فراوان منظور از آن همان‌گونه که بعضی محققان نوشته‌اند «دریای عَمَّان و سرخ» است ولی در آغاز این روایت و نیز داستان جنگ بزرگ که از «آب زره» در کنار مکران و چین یاد شده است این دریا با توجه به مکان مکران در دورترین نقطه مشرق نمی‌تواند هیچ یک از موارد مذکور در نظریات استادان و پژوهندگان باشد زیرا موقعیت جغرافیایی دریاچه هامون، دریای عَمَّان، خلیج فارس، دریاچه آرال، دریای خزر و دریای سرخ اصلاً در حدود مکران و چین نیست.

نگارنده احتمال می‌دهد منظور از «آب زره» در آغاز داستان نبرد هاماوران - که در کنار مکران زمین است (ز مکران شد آراسته تا زره) - و روایت جنگ بزرگ، شاید «دریای چین» باشد و فردوسی به تأثیر از زبان (تعبیر و اصطلاحات) متن منابع منثور خود در این داستان، به جای ترکیب مشهور و پرکاربرد «دریای چین» از تعبیر «آب زره» برای نامیدن این دریای پرآوازه استفاده کرده است. شواهد و قرائنی از شاهنامه و بیرون از آن این گمان را پشتیبانی می‌کند. مهم‌ترین و کلی‌ترین گواه این است که «آب زره» پس از چین و ماچین و مکران قرار دارد (کشیدیم لشکر به ماچین و چین / وزان روی رانم به مکران زمین / وزان پس بر آب زره بگذرم) و کیخسرو بعد از آمدن به چین و سپس مکران به این دریا می‌رسد. با در نظر داشتن موقعیت سرزمین چین و محدوده جغرافیایی مکران در شرقی‌ترین منطقه آن، تنها دریایی که در این مختصات مکانی با «آب زره» انطباق می‌یابد «دریای چین» است.

در بیتی از شاهنامه در داستان جنگ بزرگ که قبلاً هم دو بار بدان اشاره شد، از «دریای چین» در کنار «مکران» نام رفته است و چون کیخسرو در این داستان بعد از سالی اقامت در مکران وارد «آب زره» می‌شود می‌توان گفت دریای چین مذکور در کنار مکران همان «آب زره» است که در این بیت نام مشهور آن - یعنی دریای چین - آمده:

ممانش که پی برنهد بر زمین به ترکان و مکران و دریای چین

(۱/ ۸۶۳ / ۱۸۳۱)

در روایتی که درباره ساختن سیاوش، کنگ‌دز را در بعضی نسخه‌های شاهنامه هست و دکتر خالقی مطلق آن را الحاقی تشخیص داده‌اند کنگ‌دز در جای آبادی ساخته می‌شود که برای رسیدن به آن باید یک ماه روی «دریای چین» کشتی راند و بعد از پهلوی گرفتن در ساحل از بیابانی گذشت و بدان جا رسید:

به یک ماه از روی دریای چین که بی‌نام بود آن زمان و زمین
 بیابان بیاید چو دریا گذشت ببینی یکی پهن بی‌آب دشت
 کزین بگذری ببینی آباد شهر کزان شهرها بر توان داشت
 از آن پس یکی کوه بینی بلند که بالای او برتر از چون و چند
 مر این کوه را کنگ‌دز در میان بدان کت ز دانش نیاید زیان

(فردوسی ۱۳۸۶: ۲/ ۳۰۹-۱۶-۲۱ زیرنویس)

در داستان جنگ بزرگ هم کیخسرو برای رسیدن به کنگ‌دز از «آب زره» می‌گذرد و بعد به بیابانی می‌رسد (بیابانش پیش آمد و ریگ و دشت) و سپس شهرهایی آبادان می‌بیند (همه شهرها دید برسان چین). به دلیل مطابقت مسیر و مکان‌ها در هر دو روایت تردیدی نمی‌ماند که «آب زره» شاهنامه همان «دریای چین» داستان کنگ‌دز ساختن سیاوش است.^(۱) درباره «بیابانی» که در هر دو داستان کیخسرو پس از عبور از آب زره/ دریای چین بدان می‌رسد این را هم باید گفت که در حدودالعالم نیز از «بیابانی» در کنار خمدان - که اشاره شد نزدیک مکران و دریای چین است - یاد شده. این بیابان به دریا پیوسته است و با بیابان بعد از آب زره/ دریای چین مطابقت یا حداقل مشابهت دارد «اندر جنوب ناحیت چینستان میان کوه طاعن فی البحر و میان خمدان بیابان است و از این بیابان پاره به دریا رود چون جزیره» (حدودالعالم ۱۳۶۲، ص ۵۳).

در عجائب‌المخلوقات قزوینی «بحر صین: دریای چین» چنین معرفی شده است «متصل است به بحر محیط و هیچ بحری از آن بزرگتر نیست الا بحر محیط و او دریایی است بسیار مواج و عمیق ... در او حیوانات عجایب الاشکال باشد و در این بحر گردابی است که هر سفینه که در او افتد بیرون نیاید» (کمونی قزوینی ۱۳۹۰،

۱) طبق اشاره‌ای در کوش‌نامه، در دریای زره جزیره‌ای آباد و خرم هست که برای رسیدن به آن باید هفت ماه روی دریای مواج کشتی راند و سیاوش به این جزیره رفته بود. چون کنگ‌دز سیاوش بنابر روایت شاهنامه و آن داستان افزوده در جزیره‌ای در آب زره/ دریای چین است و کیخسرو نیز برای رفتن بدان جا هفت ماه دریانوردی می‌کند می‌توان گفت که اشارت کوتاه کوش‌نامه هم ناظر بر ماجرای کنگ‌دز ساختن سیاوش است و دریای زره مذکور در آن همان آب زره شاهنامه و دریای چین روایت الحاقی به دست‌نویسهای شاهنامه است:

و دیگر به دریا درون هفت ماه به کشتی گذر کرد باید به راه
 پس آن‌گاه دریا گذر خم دهد بر رنج دریا همه غم دهد
 به دریا رسی آنکه خوانی زره ز موج اوفتاده گره بر گره
 سیاوش گذر چون بر آن مرز کرد سورا زان برز اندرز کرد (۴)

(ص ۲۷۸، ب ۲۴۰۲-۲۴۰۵)

ص ۲۰۸). «آب زره» شاهنامه سه ویژگی مشترک و مشابه با اوصاف «دریای چین» دارد که باز مؤید انطباق و یکسانی این دو دریاست. آب زره مانند دریای چین «مواج و عمیق» است:

بدو گفت ملاح کای شهریار بر این ژرف دریا نیابی گذار

(۱/ ۸۵۷ / ۱۷۰۲)

که دریای باموج و چندین سپاه سر و کار با باد و شش ماه راه

(۱/ ۸۵۸ / ۱۷۲۶)

در آب زره هم «حیوانات عجایب الأشکال» وجود دارد:

شگفت اندر آن آب مانده سپاه نمودی بد انگشت هر کس به شاه
بد آب اندرون شیر دیدند و گاو همی داشتی گاو با شیر تاو
همان مردم و موی‌ها چون کمند همه تن پر از پشم و چون گوسپند
گروهی سران چون سر گاو میش دو دست از پس پشت و دو پای پیش
یکی تن چو ماهی و سر چون نهنگ یکی تن چو گور و سرش چون پلنگ

(۱/ ۸۶۸ و ۸۶۹ / ۱۹۸۱ - ۱۹۸۵)

گرداب هولناک و سفینه‌شکن دریای چین نیز در آب زره هست و «فم‌الاسد» نامیده شده است:

پراشوب دریا بر آن گونه بود کزو کس نرفتی به دل ناشخود
به شش ماه کشتی برفتی بر آب کزو ساختی هر کسی جای خواب
به هفتم چو نیمی گذشتی ز سال شدی کز و بی‌راه باد شمال
سر بادبان تیز برگاشتی خله پیش ملاح بگذاشتی
به جایی کشیدیش از راه خود که خواندیش ملاح فم‌الاسد

(۱/ ۸۶۸ / ۱۹۷۵ - ۱۹۷۹)

«فم‌الاسد» یا برابره‌های فارسی آن، «دهن شیر»، «دهانه شیر» و «کام شیر» اصطلاحاتی است برای نقاطی از دریاها و ژرف و پهناور که آب در آنجا به صورت گرداب در می‌آید و کشتی‌ها را می‌چرخاند و در خود فرو می‌کشد. در منابع مختلف از این فم‌الاسدها - جز از آب زره شاهنامه - در حد بابل، یونان، بصره، خوزستان، دریای پارس، دریای چین، خوارزم، یمن و زنگبار نام رفته است (ر.ک: رازنهان و دیگران ۱۳۹۶، صص ۱۵-۲۲). در اسکندرنامه نظامی هم «فم‌الاسد» با معادل فارسی «کام شیر» در «دریای چین» است و اسکندر به آن می‌رسد:

درافکند کشتی به دریای چین که دیده‌است دریای کشتی‌نشین
 ... ز دریا چوده روزه بگذاشتند غلط بود منزل خبر داشتند
 پدید آمد از دور کوهی بلند نه گرداب در کنج آن کوه بند
 در آن بند اگر کشتی تاختی در او سال‌ها دایره ساختی
 برون نامدی تا نگشتی خراب نرستی کسی زنده زان بند آب
 ... خبر داد شه را شناسای کار از آن بند دریای ناسازگار
 که هر کشتی کو بدین جا رسید از این بندگه رستگاری ندید
 خردمند خواند ورا کام شیر که چون کام شیراست و خون دلیر

(نظامی ۱۳۸۷، صص ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷)

چون در گزارش گذشتن اسکندر و یارانش از فم‌الاسد/ دهنه شیر در داراب‌نامه طرسوسی/ طرسوسی (ر.ک: طرسوسی ۱۳۷۴، ج ۲، صص ۳۵۸-۳۸۴) اشاره شده که «به روزگار کیخسرو از اینجا بگذشت و او را این دهنه به خود درکشید و مویی بر اندام او تر نشد» (همان، ص ۳۸۱)، دانسته می‌شود که فم‌الاسد/ کام شیری که اسکندر در «دریای چین» از آن به سلامت می‌گذرد همان است که پیشتر کیخسرو از آن عبور کرده بود و این یعنی اینکه آب زره همان دریای چین است.

همان‌گونه که در شاهنامه کیخسرو پس از مکران به آب زره می‌رسد در کوش‌نامه نیز کوش از مکران می‌گذرد و در شرق آنجا به دریای خاور می‌رسد:

زمکران گذر کرد بی‌جنگ و جوش بشد با سواران پولادپوش
 همی‌رفت تا خاور و تیره میخ گرفت آن همه مرزها را به تیغ
 چنین تا به دریای خاور رسید سراپرده‌ای نو بدان لب کشید

(ص ۴۹۹، ب ۶۶۴۲-۶۶۴۴)

بر اساس حدودالعالم «دریای خاور» در شرق چین و پیوسته به خمدان، همان دریای سبز است که رومیان آن را اقیانوس مشرقی و اعراب بحرالاخضر می‌نامند (ر.ک: حدودالعالم ۱۳۶۲، صص ۹، ۱۰، ۱۱ و ۵۹). در نخبه‌الدهر هم توصیفی از اقیانوس خاوری چین آمده و دریای ظلمات نیز خوانده شده است (ر.ک: انصاری دمشقی ۱۳۸۲، صص ۱۹۴ و ۱۹۵). بنابر این دریای چین غیر از تعبیر/ ترکیب «آب زره» در شاهنامه، در منابع دیگر با نام‌های دیگری هم نامیده شده و «دریای خاور» کوش‌نامه نیز همان «آب زره» شاهنامه و «دریای چین» است.

در دو جای شاهنامه از «دریای کیماک» در کنار و در مسیر «آب زره» یاد شده است. نخست هنگامی که افراسیاب در پیامی به کیخسرو می‌گوید برای رفتن به کنگ‌دز از دریای کیماک خواهد گذشت:

به دریای کیماک بر بگذرم سپارم تو را کشور و لشکر
مرا کنگ‌دز باشد آرامگاه نبیند مرا نیز شاه و سپاه

(۱/ ۸۳۷ / ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴)

بار دوم زمانی است که کیخسرو از گذشتن افراسیاب از آب زره و رفتن او به کنگ‌دز آگاه می‌شود و می‌گوید برای یافتن و گرفتن وی از دریای کیماک و آب زره می‌گذرد:

همه چین و مکران سپه گسترم به دریای کیماک بر بگذرم
چو گردد مرا راست ماچین و چین بخواهیم یاری ز مکران زمین
بر آب زره بگذرانم سپاه اگر چرخ گردان بود نیک خواه

(۱/ ۸۵۸ / ۱۷۱۸ - ۱۷۲۰)

در مجمل‌التواریخ هم در گزارش گریز افراسیاب در داستان جنگ بزرگ از این دریا با نام/ ضبط «کیمال» و چونان دریایی در کنار «آب زره» سخن رفته است «افراسیاب بجست و از آب زره و دریای کیمال بگذشت» (مجم‌التواریخ و القصص ۱۳۹۹، ص ۱۳۲).
محققان جغرافیای شاهنامه «دریای کیماک» - یا طبق نگاشته بعضی نسخ، «کیمال» - را غالباً با رود اِتل (= وُلگا)^(۱) تطبیق داده‌اند (ر.ک: اصلانی و پورتنقی ۱۳۹۸، صص ۹۳ و ۹۴؛ شهیدی مازندرانی ۱۳۷۷، ص ۳۱۷؛ ظروفچی ۱۳۹۲، صص ۱۹۲ و ۱۹۳) ولی چنان‌که استاد سیدی توجه کرده‌اند (ر.ک: سیدی ۱۳۹۹، ص ۲۹۹) این یکسان‌نگاری به دلیل موقعیت «دریای کیماک» - که در مسیر کنگ‌دز و ناحیه چین و مکران و فرسنگ‌ها دورتر از رود وُلگا/ اِتل است - «خالی از اشکال نیست». در معجم‌البلدان «کیماک» این گونه معرفی شده است «ولایه واسعه فی حدود الصين» (یاقوت حموی ۱۳۹۷، ج ۴، ص ۴۹۸). از سوی دیگر در کوش‌نامه کوش برای گرفتن بهک از ماچین به کیماک می‌رود و نزدیک تَبْت به او می‌رسد.^(۲) از این روی «کیماک»

(۱) رود وُلگا از فلاتی در شمال غرب مسکو سرچشمه می‌گیرد و به دریای خزر می‌ریزد.

(۲)

ز ماچین به کیماک شد شاه‌زوش بترسید مردم ز تاراج کوش
... به نزدیک تَبْت به دشمن رسید بلرزید دشمن چو لشکر بدید

(صص ۳۲۴ و ۳۲۵، ب ۳۲۹۱ و ۳۳۰۲)

ناحیه‌ای است نزدیک چین و ماچین و تبّت و، در این محدوده دریایی که مجاور آب زره/ دریای چین باشد و بتوان آن را در انتساب به کیماک نامید یا خلیج بنگال در اقیانوس هند است و یا دریای چین جنوبی. نگارنده حدس می‌زند «دریای کیماک» در شاهنامه احتمالاً «دریای چین جنوبی» است.^(۱)

از بررسی گواهی‌ها و قرائن موجود در شاهنامه و مآخذ دیگر نتیجه می‌گیریم که «مُکران» در جهان و جغرافیای حماسه ملی ایران منطقه‌ای است در خاورزمین و شرقی‌ترین ناحیه چین نزدیک به شهر خمدان/ جندان^(۲) و آب زره و گویا در شاهنامه اصلاً بر مکران مشهور در جنوب شرق ایران (واقع در پاکستان امروزی) دلالت ندارد و نامی است مربوط به جغرافیای حماسی- اساطیری. «آب زره» نیز در آغاز نبرد هاماوران و جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب به احتمال فراوان «دریای چین» است اما در خود جنگ هاماوران که کاووس و رستم از نیمروز/ سیستان بدان وارد می‌شوند و به هاماوران (یمن) می‌روند ظاهراً با دو دریای عَمّان و سرخ منطبق است.

اینکه «آب زره» و نیز «بربر/ بربرستان» در شاهنامه بر دو مکان جداگانه اطلاق شده از آن روی است که هم در جغرافیای داستانی (حماسی- اساطیری) و هم در جغرافیای واقعی- تاریخی، جاهایی/ نام‌هایی هست که دو یا چند مصداق/ مدلول متفاوت دارد. مشهورترین و بحث‌انگیزترین این مکان‌ها/ نام‌ها در پیوند با جغرافیای روایات ایرانی، «مازندران» است که هم بر شام و یمن گفته می‌شده و هم بر سرزمین بجه و نوبی در جنوب مصر و هم ظاهراً بر ناحیه‌ای در اطراف هندوستان در مشرق. از سده پنجم به این طرف نیز طبرستان در شمال ایران، مازندران نامیده شده است.^(۳)

(۱) در کتاب جغرافیای جامع شاهنامه هم «دریای کیماک» دریای چین دانسته شده است. ر.ک: قربانی و زمردی ۱۳۹۶، ص ۱۲۳.

(۲) دکتر یوسف الهادی در تعلیقات ترجمه عربی حدودالعالم، «خمدان» را با شهر کانتون/ گوانگجیو فعلی در کشور چین تطبیق داده است (ر.ک: حدودالعالم ۱۴۲۳، ص ۷۷، زیرنویس ۱). اگر این انطباق درست باشد «مُکران» شاهنامه را هم باید در نزدیکی‌های این شهر دانست و می‌توان با مراجعه به نقشه کشور چین و یافتن شهر کانتون/ گوانگجو در جنوب شرقی آن، حدود تقریبی و احتمالی «مُکران» را دید.

(۳) برای منابع مربوط به هر یک از دلالت‌های مازندران، ر.ک: آیدنلو، سجّاد؛ دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه)، تهران، سخن ۱۳۹۰، صص ۷۵۷ و ۷۵۸.

- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۹). آذربایجان و شاهنامه (تحقیقی درباره جایگاه آذربایجان، ترکان و زبان ترکی در شاهنامه و پایگاه هزارساله شاهنامه در آذربایجان)، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و سخن.
- اسدی طوسی (۱۳۱۷). گرشاسپ‌نامه، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، بروخیم.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۷۳). ممالک و مسالک، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اصلانی، فرهاد و معصومه پورتنقی (۱۳۹۸). هفت اقلیم (فرهنگ جغرافیایی شاهنامه)، تهران، نگاه معاصر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۶۷). مرآة‌البلدان، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران.
- اقتداری، احمد (۱۳۷۰). «فم‌الاسد در شاهنامه فردوسی»، یغمای سی و دوم (یادنامه حبیب یغمایی)، به کوشش ایرج افشار، صص ۱۰۱-۱۰۶.
- اقتداری، احمد (۱۳۸۹). «دانش جغرافیای دریایی فردوسی درست است»، پژوهش‌های ایران‌شناسی (نامواره دکتر محمود افشار)، به خواستاری محمدرضا شفیعی‌کدکنی و ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ج ۲۰ (آفرین‌نامه)، صص ۲۰-۳۰.
- انصاری دمشقی، شمس‌الدین (۱۳۸۲). نخبه‌الدهر فی عجائب‌البر و البحر، ترجمه دکتر سید حمید طبیبیان، تهران، اساطیر.
- ایرانشان بن ابی‌الخیر (۱۳۷۷). کوش‌نامه، تصحیح دکتر جلال متینی، تهران، علمی.
- بغدادی، عبدالقادر (۱۳۸۲). لغت شاهنامه، تصحیح کارل‌گ. زالمان، ترجمه و توضیح توفیق ه. سبحانی و علی رواقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بکران، محمد بن نجیب (۱۳۴۲). جهان‌نامه، به کوشش دکتر محمدامین ریاحی، تهران، کتابخانه ابن‌سینا.
- البنداری، قوام‌الدین (۱۴۱۳). الشاهنامه، تصحیح دکتر عبدالوهاب عزّام، کویت، دار سعادالصباح، الطبعة الثانية.
- بهفر، مهری (تصحیح و شرح) (۱۳۹۴). شاهنامه، تهران، نشر نو، ج ۴.
- تاریخ سیستان (۱۳۸۷). تصحیح محمدتقی بهار، تهران، معین، چاپ دوم.
- تهتمن‌نامه (به همراه منظومه‌های زال و مقاتل دیو و کوه دماوند) (۱۳۹۸). تصحیح و تحقیق: دکتر رضا غفوری، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و سخن.
- جعفری دهقی، محمود (۱۳۹۴). «خراسان (واژه)»، دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲۲، ص ۱۵۴.
- جوینی، عزیزالله (شرح) (۱۳۸۰). شاهنامه از دستنویس موزه فلورانس، تهران، دانشگاه تهران، ج ۳.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۲). به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، طهوری.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۴۲۳). ترجمه عن الفارسيه و حقه: يوسف الهادي، قاهره، دارالثقافيه للنشر.
- خالقي مطلق، جلال (۱۳۹۶). واژه‌نامه شاهنامه، به کوشش فاطمه مهری و گلاله هنری، تهران، سخن.
- خوارزمی، ابوعبدالله محمد (۱۳۸۹). ترجمه مفاتیح العلوم، مترجم: حسین خدیو جم، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- دزفولیان، کاظم (۱۳۸۷). اعلام جغرافیایی در متون ادب فارسی تا پایان قرن هشتم، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
- رازنهن، محمدحسن، مهران رضایی و محمدحسین سلیمانی (۱۳۹۶). «گرداب‌های دریایی و جایگاه‌های آن در نوشته‌های قرون گذشته»، پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۷، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۱۵-۲۸.
- رضی، هاشم (۱۳۸۱). دانشنامه ایران باستان، تهران، سخن.
- سیدی، مهدی (۱۳۹۹). فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه، تهران، نی.
- شاپورشهبازی، علی‌رضا (۱۳۸۹). تاریخ ساسانیان (ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعی)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- شهیدی مازندرانی، حسین (۱۳۷۱). راهنمای نقشه جغرافیایی شاهنامه فردوسی، تهران، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب.
- شهیدی مازندرانی، حسین (۱۳۷۷). فرهنگ شاهنامه (نام کسان و جای‌ها)، تهران، بنیاد نیشابور.
- شهیدی مازندرانی، حسین (۱۳۹۲). فرهنگ نام‌های جغرافیایی باستانی ایران و سرزمینهای همسایه، تهران، بلخ.
- طرسوسی، ابوطاهر (۱۳۷۴). داراب‌نامه، تصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- طوسی، محمد بن محمود (۱۳۸۷). عجائب‌المخلوقات، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ظروفچی، عسکر (۱۳۹۲). نمایه جای‌ها در شاهنامه فردوسی، تهران، هورآفرید.
- عریان، سعید (۱۳۹۳). نامنامه جغرافیای اساطیری، حماسی و تاریخی ایران بر مبنای شاهنامه فردوسی، ویژه‌نامه مجله بهارستان ایران، شماره ۲، زمستان.
- عفیفی، رحیم (۱۳۷۴). اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، تهران، توس.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰). شاهنامه (چاپ بمبئی ۱۲۷۶ ه.ق)، تصحیح و توضیح ملک‌الشعرا بهار، به کوشش علی میرانصاری، تهران، استاد.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۵). شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)، به اهتمام دکتر توفیق ه. سبحانی، تهران، روزنه.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر ششم با همکاری دکتر محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳). شاهنامه، پیرایش دکتر جلال خالقی مطلق، تهران، سخن.
- قربانی، خاور و حمیرا زمردی (۱۳۹۶). جغرافیای جامع شاهنامه، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی.
- کریمان، حسین (۱۳۷۵). پژوهشی در شاهنامه، به کوشش علی میرانصاری، تهران، سازمان اسناد ملی ایران.
- کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۸۱). نامه باستان، تهران، سمت، ج ۲.
- کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۸۴). نامه باستان، تهران، سمت، ج ۵.
- کمونی قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۹۰). عجایب‌المخلوقات و غرایب‌الموجودات، به کوشش یوسف بیگ‌باباپور و مسعود غلامیه، قم، مجمع ذخائر اسلامی.
- مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳). ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه دکتر مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات.
- ماهیار نوآبی، یحیی (۱۳۷۷). «وهر (واژه‌ای از شاهنامه)»، مجموعه مقالات ماهیار نوآبی، به اهتمام دکتر محمود طاووسی، شیراز، نوید شیراز، صص ۳۱۳-۳۲۱.
- متین، پیمان (۱۳۸۱). «بربری»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، صص ۶۶۵ و ۶۶۶.
- مجمل‌التواریخ و القصص (۱۳۹۹). تصحیح و تحقیق دکتر اکبر نحوی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و سخن.
- مرادی غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۹۴). فرهنگنامه ایران باستان، تهران، خود مؤلف و پژوهش‌های ایران‌شناسی.
- نرم‌افزار تاریخ ایران اسلامی (متن ۲۷۶ کتاب)، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نرم‌افزار جغرافیای جهان اسلام ۲ (متن ۴۱۴ کتاب)، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- نظامی گنجوی (۱۳۸۷). خمسه (بر اساس چاپ مسکو-باکو)، تهران، هرمس، چاپ دوم.
- نولدکه، تئودور (۱۳۶۹). حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران، سپهر و جامی، چاپ چهارم.
- وثوقی، محمدباقر (۱۳۹۳). «نام قدیم کره در متون جغرافیایی (یافته‌هایی نو در نسخه‌های خطی فارسی)»، پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۶، شماره ۲، پاییز و زمستان، صص ۱۳۵-۱۵۰.
- یاقوت حموی، ابو عبدالله (۱۳۶۲). برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
- یاقوت حموی، ابو عبدالله (۱۳۹۷ ه.ق). معجم‌البلدان، بیروت، دار صادر.